



روش تزکیه از نگاه قرآن

سید موسی صدر

مدرس و پژوهشگر حوزه

چکیده:

این نوشتار روش تزکیه از نگاه قرآن را مورد بحث قرار داده است. نویسنده نخست به مفهوم شناسی لغوی و کاربردی تزکیه پرداخته است، سپس مکانیسم تأثیرگذاری هواهای نفس بر قلب را توضیح داده است، آن گاه با توجه به مکانیسم تأثیرگذاری فوق، از روش تزکیه که قرآن مطرح کرده است سخن گفته است. نویسنده بر این باور است که روش پیشنهادی قرآن بر دو محور متمرکز است: یکی صیانت و بیدار نگهداشتن قلب نسبت به حقایق و دیگری جلوگیری از تسلط کشش‌های نفس بر قلب از طریق از بین بردن زمینه تسلط یا اقدام متضاد با کشش‌ها.

کلید واژه‌ها:

قلب / هوای نفس / تزکیه / تربیت / حقیقت

تربیت را به لحاظ متعلق و مورد به دو قسم کلی می‌توان تقسیم کرد: ۱- تربیت جسم ۲- تربیت روح. برخی تربیت روح را به معنای رشد دادن و به فعلیت رساندن استعدادهای نهفته در آن می‌دانند (مطهری، ۸)، اما به گمان نویسنده چنان که در این نوشتار خواهد آمد، تربیت به معنای به فعلیت رساندن استعدادهای روح نیست؛ زیرا روح به معنای جان انسان، هم استعدادهای مثبت دارد و هم منفی، اما

تربیت در صورتی تحقق پیدا می‌کند که استعدادهای مثبت رشد کند. نه استعدادهای منفی. از این رو مقصود از تربیت روح، ساختن و شکل دادن آن است، به گونه‌ای که انسان را به هدف آفرینشش برساند. در این صورت فعلیت استعدادهای مثبت لازمه تربیت و از پیامدهای آن شمرده می‌شود و نه خود تربیت.

تربیت چه به معنای نخست و چه به معنای دوم، تعلیم و آموزش را نیز در بر می‌گیرد، زیرا فرایند تعلیم و آگاهی بخشی، به فعلیت رساندن استعداد یادگیری (تعریف نخست) و نوعی شکل دادن و ساختن روح در جهت هدف آفرینش (تعریف دوم) است، اما همه کسانی که در حوزه تعلیم و تربیت بحث کرده‌اند، تعلیم را جدا و مستقل از تربیت تلقی کرده‌اند و به رغم ارتباط و پیوند کارکردی آن دو، برای هر کدام روش‌ها، عوامل و احکام ویژه‌ای برشمرده‌اند. شاید بدین خاطر که در ساحت وجود انسان، اندیشه و انگیزه به مثابه دو بال حرکت و سیورورت وجودی انسان، خاستگاه‌های متفاوتی دارند؛ اندیشه از قوه عاقله نشأت می‌گیرد، اما انگیزه تابع کشش‌ها و نیروهای تحریک کننده گوناگونی است که از جمله آن ممکن است قوه عاقله نیز باشد. از این رو ساحت نخست را به تعلیم و ساحت دوم را به تربیت اختصاص داده‌اند. به این ترتیب محدوده تربیت کوچک‌تر شده و معطوف به نیروها و کشش‌های مؤثر در انگیزش انسان و پیامدهای آن در شکل‌گیری روح و جان آدمی مطرح و مورد بحث قرار می‌گیرد.

در فرهنگ قرآن نیز تربیت روح در برابر تعلیم قرار داده شده است، اما نه به عنوان تربیت، بلکه به عنوان تزکیه؛

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (جمعه/۲)

«او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!»

﴿رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (بقره/۱۲۹)



«پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)».

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/۱۵۱)

«همان‌گونه (که با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم)، رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد.»

بنابراین اگر بخواهیم دیدگاه قرآن را راجع به تربیت بشناسیم، باید «تزکیه» را مورد بحث و تحلیل قرار دهیم تا مشخص شود که تربیت از نگاه قرآن چیست و چه مبانی، لوازم و پیامدهایی دارد. این نوشتار می‌کوشد به فراخور توان، از مجموع عناصر نظام تزکیه، به شناخت روش تزکیه از نگاه قرآن بپردازد.

مفهوم تزکیه

برای شناخت روش تزکیه، قبل از هر چیز نیازمند شناخت مفهوم تزکیه هستیم. لغت شناسان عرب در رابطه با ریشه «زکو» که تزکیه از آن مشتق شده است، دیدگاه‌های متفاوت دارند؛ برخی آن را دارای دو معنا دانسته‌اند: یکی رشد و نمو و دیگری طهارت و پاکی؛

«أصل يدلّ على نماء و زيادة. و يقال الطهارة زكاة المال. قال بعضهم: سميت بذلك لأنها مما يرجى به زكاء المال، و هو زیادته و نماءه. و قال بعضهم: سميت زكاة لأنها طهارة، قالوا و حجة ذلك قوله تعالى «خَذُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا» و الأصل فی ذلك كله راجع الى هذين المعنيين، و هما النماء و الطهارة. و من النماء زرع زاك: بين الزكاء. و يقال هو أمر لا يزكو بفلان، أي لا يلقى به.» (ابن فارس)

اما بیشتر لغت شناسان آن را به معنای نخست، یعنی رشد و نمو گرفته‌اند؛ «و الزكاء: النماء و الزيادة، يقال زكا الزرع، و الأرض تزكو زكوا من باب قعد. و أزكى: مثله. و سمى القدر المخرج من المال زكاة، لأنه سبب يرجى به الزكاء... و زكا الرجل يزكو: إذا صلح. و زكّيته: نسبته الى الزكاة و هو الصلاح، و الرجل

زکی، و الجمع از کباء.» (فیومی)

«زکا: أصل الزكاة النموّ الحاصل عن بركة الله تعالى، و يعتبر ذلك بالأموال الدنیویة و الاخرویة. يقال زكا الزرع يزكو إذا حصل منه نموّ و بركة و منه الزكاة لما يخرج الإنسان من حقّ الله تعالى الى الفقراء، لما يكون فيها من رجاء البركة أو لتزكية النفس أى تنميتها بالخيرات و البركات أولهما جميعاً. و أقيموا الصلاة و آتوا الزكاة: و بزكاء النفس و طهارتها يصير الإنسان بحيث يستحقّ فى الدنيا الأوصاف المحمودة و فى الآخرة الأجر و المثوبة.» (راغب اصفهانی)

نکته شایان توجه این است که لغت شناسانی که ریشه «زکو» را به معنای رشد و نمو گرفته‌اند، در مورد انسان به صلاح (مصباح اللغه) و طهارت (مفردات راغب) تعبیر کرده‌اند، گویا در مورد انسان لازم یا ملزوم معنای رشد و نمو مقصود است (بستگی دارد که رشد و نمو مستلزم طهارت و صلاح است یا بر عکس، طهارت و صلاح مستلزم رشد و نمو).

اما در قرآن کریم کاربرد مشتقات ریشه «زکو» از دو جهت شایان توجه است: نخست اینکه گاهی این مشتقات با مشتقات واژه تطهیر کنار هم به کار رفته است، مانند:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ (توبه/۱۰۳)

«از دارایی‌هایشان صدقه بستان تا آنان را پاک و منزه سازی.»

﴿ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ﴾ (بقره/۲۳۲)

«و این شما را بهتر و به پاکی نزدیک‌تر است.»

اگر اصل در استعمال تأسیس باشد نه تأکید، باید گفت این کاربرد نشانه تفاوت معنایی آن دو است.

نکته دیگر اینکه گرچه در بیشتر موارد مشتقات تزکیه به صورت مطلق و بدون همایش با واژه‌های دیگر به کار رفته است، مانند:

﴿مَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ﴾ (فاطر/۱۸)

«و هر که پاک شود، برای خود پاک شده.»

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾ (اعلیٰ/۱)

«هر آینه پاکان رستگار شدند.»



﴿وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى﴾ (طه/۷۶)

«و این است پاداش پاکان.»

اما در یک مورد که در مفهوم شناسی این واژه بسیار تعیین کننده است، در همایش با مشتق «تدسیه» به کار رفته است؛

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ و ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس/۱۰-۹)

«هر که در پاکی نفس کوشید، رستگار شد و هر که در پلیدی‌اش فرو پوشید، نومید گردید.»

شناخت مفهوم تدسیه نقش مهمی در شناخت مفهوم تزکیه به عنوان واژه متضاد آن دارد. بعضی از لغت شناسان واژه «دسّاه» را از ریشه «دسو» گرفته‌اند و برخی دیگر از ریشه «دسس». هر کدام باشد، معنای خفا و پنهانی در آن نهفته است. راغب می‌گوید:

«قال تعالی: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»، أی: دَسَّسَهَا فِي الْمَعَاصِي، فَأَبْدَلَ مِنْ إِحْدَى

السِّنَاتِ يَاءً، نَحْو: تَطَيَّبْتَ، وَ أَصْلُهُ تَطَنَّنْتَ.» (راغب اصفهانی)

طریحی در «مجمع البحرین» می‌گوید:

«قوله تعالی: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» أی فاته الظفر، من دس نفسه یعنی أخفاها

بالفجور و المعصية، و الأصل دسها فغيرت، فكل شيء أخفيتة فقد دسسته.»

(طریحی)

ابن منظور در «لسان العرب» می‌نویسد:

«و دَسَّه يَدُسُّهُ دَسًّا إِذَا أَدْخَلَهُ فِي الشَّيْءِ بِقَهْرٍ وَقُوَّةٍ. وَ فِي التَّنْزِيلِ الْعَزِيزِ: قَدْ أَفْلَحَ

مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.» (ابن منظور)

احمد بن فارس در «مقایس اللغه» می‌گوید:

«دسو: الدال والسين والحرف المعتل اصل واحد يدل على خفاء وستر يقال:

دسوت الشيء ادسوه ودسا يدسو وهو نقيض زكا فاما قوله تعالی: «وقد خاب من

دسّاه» فان اهل العلم قالوا الاصل دسّسها كانه اخفاها.» (ابن فارس)

بنابراین در مفهوم تدسیه، پنهان کردن و پوشاندن نهفته است. متقابلاً اگر تزکیه را نقیض تدسیه بدانیم، چنان‌که ابن فارس می‌گفت، مفهوم آن باید آشکار کردن و نمایان ساختن باشد. این بدان معناست که مقصود از تزکیه در آیه کریمه و معنای

کاربردی آن - اگر نگوئیم مفهوم لغوی اش - رشد و نمو دادن نیست، گرچه در مفهوم رشد و نمو دادن، بیرون آوردن و آشکار ساختن وجود دارد، اما به هر حال آشکار ساختن و بیرون آوردن اعم از رشد و نمو دادن است و چنانکه بعداً خواهیم گفت، این معنا با انسان شناسی قرآن سازگارتر است تا معنای رشد و نمو دادن.

حال در اینجا پرسش مهمی مطرح می‌شود که پاسخ به آن، مقصود از تزکیه را آشکارتر می‌سازد. آن پرسش این است که اگر بر اساس آیه کریمه، تزکیه نفس، آشکار کردن و بیرون آوردن نفس است، آن پوشش و ستیری که نفس را احاطه و پنهان کرده است چیست؟ تزکیه کننده نفسش را از زیر کدام پوشش بیرون بیاورد؟ در این زمینه لغت شناسان قرآن و نیز مفسران دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ برخی می‌گویند مقصود از پوشش نفس، فجور و معاصی است. (طریحی) برخی می‌گویند مقصود کفر و ضلالت است. (فضل الله، ۲۴/۲۸۵) برخی می‌گویند مراد آلودگی مادی و هیولانی است. (آلوسی، ۱۵/۳۶۱) برخی همه اینها را مقصود می‌دانند؛

«والتزکیة هی التطهیر، و هو إزالة الأذناس و القذارات، فی شمل إزالة الاعتقادات الفاسدة کالشرك و الکفر، و إزالة الملکات الرذیلة من الأخلاق کالکبر و الشح، و إزالة الأعمال و الأفعال الشنیعة کالقتل و الزنا و شرب الخمر.» (طباطبایی، ۱/۳۳۳)

«تزکیه عبارت است از پاک کردن، یعنی زدودن ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها، که شامل زدودن عقاید فاسد مانند شرک و کفر و ملکات زشت اخلاقی مانند کبر و بخل و اعمال و کارهای ناپسند مانند قتل و زنا و شرب خمر می‌شود.»

اما از دو جهت دیدگاه‌های فوق قابل تردید است: نخست اینکه همان گونه که اشاره شد، تزکیه به معنای بیرون آوردن و آشکار ساختن است و این مفهوم مستلزم آن است که پوشش از ابتدا وجود داشته باشد. در صورتی که پوشش عارضی و پسینی باشد، مفهوم مقابل پوشاندن، «نپوشاندن» می‌شود، نه آشکار ساختن.

دیگر اینکه اگر پوشش نفس، گناه و معصیت و ضلالت و امثال این امور باشد، در این صورت خطاب آیه متوجه گناهکاران و گمراهان خواهد بود. گویا خداوند می‌فرماید گناهکاران هنگامی رستگار می‌شوند که نفسشان را از آلودگی گناه و



معصیت بیرون آورند. در حالی که این آیه خطاب به همه انسان‌هاست، چه گناهکار و چه بی‌گناه.

بنابراین باید گفت پوشش نفس، گناه و معصیت و کفر و ضلالت و امثال این امور نیست. آنچه به واقع نزدیک‌تر و با آموزه‌های دیگر قرآن نیز سازگارتر است، این است که مقصود از پوشش نفس، هواها و کشش‌های نفس است که از آغاز پیدایش نفس، آن را احاطه کرده و پوشانده است. از همین رو گاهی به جای تزکیه از تعبیر «نهی نفس از هوا» استفاده می‌کند؛

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ (نازعات/۴۱-۴۰)

«اما هر کس که از ایستادن در برابر پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا بازداشته، بهشت جایگاه اوست.»

به این ترتیب «تزکیه» عبارت خواهد بود از بیرون آوردن و آشکار ساختن نفس از زیر سلطه و حاکمیت هواها و شهوات و «تدسیه» عبارت می‌شود از مخفی نگاه داشتن نفس در زیر سلطه و حاکمیت هواها و شهوات و کمک کردن بر تداوم و بقای سلطه و احاطه هواها و کشش‌ها بر نفس.

ساختار نفس و شیوه تأثیر گذاری

با توجه به مقصود از تزکیه در قرآن، این پرسش شایان طرح است که نفس همیشه با هواها و شهوات همراه است و در حقیقت نفس مبدأ هواها و شهوات بوده و شهوات جزء قوا و استعدادهای آن به شمار می‌آید. با این حال چرا باید نفس را از هواها و شهواتش دور کرد؟ آیا مگر میان نفس و قوایش تضاد وجود دارد؟

پاسخ به این پرسش نیازمند شناخت نفس و چگونگی تأثیر هواها بر نفس است. در این راستا باید گفت آنچه از قرآن کریم فهمیده می‌شود، این است که نفس یک واقعیت دو سطحی است: یک سطح رویین که عبارت است از مجموعه قوا و نیروها که ارتباط تنگاتنگی با جسم و تن دارد و ویژگی اصلی‌اش تحرک و

جنبش است. دیگری سطح ژرف و عمیق که محور و مرکز نفس را تشکیل می‌دهد و ویژگی اصلی‌اش کنترل و مدیریت قوا و نیروهاست که معمولاً از آن به «من» تعبیر می‌کنیم. در اصطلاح قرآن این محور و عمق نفس «قلب» نامیده شده است؛

«و القلب العضو المعروف. و يستعمل كثيراً في القرآن الكريم في الأمر الذي يدرك به الإنسان و يظهر به أحكام عواطفه الباطنة كالحبّ و البغض و الخوف و الرجاء و التمني و القلق و نحو ذلك. فالقلب هو الذي يقضى و يحكم، و هو الذي يحبّ شيئاً و يبغض آخر، و هو الذي يخاف و يرجو و يتمنى و يسر و يحزن، و هو في الحقيقة النفس الإنسانية تفعل بما جهزت به من القوى و العواطف الباطنة.» (طباطبایی، ۴۷/۹؛ نیز رک: ۵۶/۳ و ۲۲۴/۲)

«قلب همان عضو معروف است. در قرآن کریم در مورد چیزی به کار می‌رود که انسان به واسطه آن درک می‌کند و عواطفش را همچون دوستی و دشمنی، ترس و امید، آرزو و اضطراب و ... به وسیله آن اظهار می‌نماید. پس قلب همان چیزی است که حکم می‌کند، دوستی و دشمنی می‌ورزد، ترس و امید دارد، شادمان و اندوهگین می‌شود و این در حقیقت همان نفس و جان آدمی است که به وسیله ابزارهایی که بدان مجهز شده است، عواطفش را نشان می‌دهد.»

در آیه کریمه «نهی النفس عن الهوی» نیز این دو سطح کاملاً مطرح شده است، چون از یک سو نفس دارای هوا معرفی شده و از سوی دیگر نهی کننده‌ای فرض شده است که نفس را از پیروی هوا نهی می‌کند. این سطح از نفس غیر از قوا و نیروهاست، بلکه حقیقتی است که بر قوا و نیروها فرمان می‌راند. اگر بخواهیم نسبت میان قلب و قوای نفس را بسنجیم، می‌توان گفت این نسبت مانند نسبت مرکز گردباد و چتر آن می‌ماند که هر چه از عمق بالاتر می‌آید، گسترده‌تر و فراگیرتر می‌شود، در عین حال که حرکت و جنبش آن تابع حرکت و جنبش مرکز است.

از سوی دیگر در دیدگاه قرآن، ساختار اولی و اصلی قلب به گونه‌ای است که هم حقیقت‌نماست و هم حقیقت‌گرا؛ یعنی از یک سو شفافیت و دگرنمایی نسبت به حقایق دارد؛ حقایق را می‌شناسد و آن را از باطل تشخیص و تمییز می‌دهد؛



﴿فَالْتَمَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس/ ۸)

«سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را به او الهام کرده.»

از سوی دیگر نسبت به حقایق شیفتگی و گرایش دارد، به گونه‌ای که اگر به حال خود وا گذاشته شود، به صورت طبیعی به سمت حقیقت سیر می‌کند؛ «کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودناه وینصرناه ویمجسانه.» (مجلسی، ۱۸۷/۵۷) «هر نوزادی بر اساس فطرت توحید به دنیا می‌آید. این پدر و مادرش هستند که او را یهودی، نصرانی یا مجوسی می‌سازند.»

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (روم/ ۳۰)

«به یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است.»
علامه طباطبایی می‌فرماید:

«تكون سلامة القلب و صحته هي استقراره في استقامة الفطرة و لزومه مستوى

الطريقة، و يؤل إلى خلوصه في توحيد الله سبحانه و ركونه إليه عن كل شيء

يتعلق به هوای الإنسان.» (طباطبایی، ۳۷۸/۵)

«سلامت و تندرستی قلب عبارت است از ثبات و پایداری‌اش در مسیر فطرت و

ملازمت با راه راست که بر می‌گردد به خلوصش در توحید و اتکایش به خدا در

مقابل هر آنچه که هوای انسان به او تعلق می‌گیرد.»

با توجه به تحلیل فوق، می‌توان دو نتیجه گرفت: یکی اینکه فلاح و رستگاری

انسان ارتباط تنگاتنگی با قلب و نقش مدیریتی آن دارد، زیرا قلب اصل و اساس

هستی انسان به شمار می‌آید که تمام نیروها و کشش‌ها در خدمت وی قرار داده

شده است؛ «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِأَمْرِي مَا نَوَيْ» (حرعاملی، ۴۸/۱)

دیگر اینکه نقش مدیریتی قلب آن‌گاه به صورت صحیح و بایسته انجام می‌گیرد

که با ساختار اولی و اصلی قلب هماهنگ باشد، وگرنه وجود این ویژگی ساختاری

قلب، لغو و بی‌فایده بود؛ ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾

(شعراء/ ۸۹-۸۸)

«در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.»

بر این اساس، حفظ و صیانت ساختار اصلی قلب که اصطلاحاً از آن به «فطرت» تعبیر می‌کنیم، برای رستگاری انسان اهمیت منحصر به فرد می‌یابد. بر اساس آموزه‌های قرآن کریم، اگر هواها و کشش‌ها مهار نشود، نقش مدیریتی قلب را که در تصمیم و اراده ظهور می‌کند، به سمت اهداف وجودی خود سوق داده و از ساختار اولی و اصلی قلب که حق‌نمایی و حق‌گرایی است، دور می‌سازد و به تدریج ساختار اولی و فطرت انسان را نابود می‌کند. شیوه تأثیرگذاری هواها و کشش‌ها بدین گونه است که:

۱- هواها باعث تزیین عمل برای قلب می‌شود؛

﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً﴾ (یوسف/۱۸)

«هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته.»

﴿وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي﴾ (طه/۹۶)

«و این چنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!»

مقصود از نفس در این آیات قلب نیست، بلکه هواها و شهوات است، زیرا در مفهوم «تسویل» دو مؤلفه وجود دارد: یکی اینکه چیز مورد تسویل زشت باشد و ثانیاً نفس نسبت به آن آزمند و حریص باشد؛

«و التَّسْوِيلُ: تزيين النفس لما تحرص عليه، و تصوير التبيح منه بصورة الحسن،

قال: ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً﴾ (یوسف/۱۸)، ﴿الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ﴾

(محمد/۲۵).» (راغب اصفهانی)

و این با هوا و شهوت سازگار است، نه قلب حقیقت‌نما و حقیقت‌گرا. از همین رو تسویل به شیطان نیز نسبت داده شده است.

البته این تزیین به صورت زمینه‌سازی است، نه فاعلی؛ یعنی هواها زمینه می‌شود

که عمل در نگاه قلب آراسته شود. فاعل تزیین برای قلب شیطان است؛

﴿الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَى لَهُمْ﴾ (محمد/۲۵)

«شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است.»



در برابر این تزئین که به یک اعتبار تزئین نفس و به اعتبار دیگر تزئین شیطان نامیده می‌شود، تزئین دیگری داریم که بدون دخالت هوای نفس انجام می‌گیرد که در قرآن کریم این تزئین به خداوند نسبت داده شده است؛

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ إِلَّا يَمَانٌ وَزَيْنَةٌ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (حجرات/۷)

«ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده.»

۲- تزئین و آراستن عمل در نگاه قلب از آن رو که باعث ایجاد نگرش مثبت قلب نسبت به عمل می‌شود، سبب ایجاد تصمیم در قلب شده و فرمان انجام عمل صادر می‌شود. این حقیقتی است که هم قابل وجدان و دریافت درونی است و هم در آیات کریمه قرآن از آن یاد شده است؛

﴿وَزَيْنٌ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام/۴۳)

«و شیطان هر کاری را که می‌کردند، در نظرشان زینت داد!»

﴿وَزَيْنٌ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ﴾ (عنکبوت/۳۸)

«شیطان اعمالشان را برای آنان آراسته بود، از این رو آنان را از راه (خدا) بازداشت.»

۳- از آنجا که هواها و کشش‌ها از یک سو معطوف به مادیات‌اند و از سوی دیگر نیروهایی فوق‌العاده سرکش و سیری ناپذیر هستند، با تأثیرگذاری بر تصمیم قلب، باعث لغزش و گناه و انحراف در رفتار می‌شود؛

﴿فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا﴾ (نساء/۱۳۵)

«بنابراین از هوا و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد!»

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (ص/۲۶)

«ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد.»

۴- تحقق انحراف در رفتار باعث پیدایش حالت مناسب با خود در قلب می‌گردد و قلب به تدریج به حالت‌هایی چون «رین»، «مرض»، «غلف»، «قساوت»، «زیغ»، «عمی»، «طبع» و «ختم» گرفتار می‌شود؛

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (مطففین/۱۴)

«چنین نیست که آنها می‌بندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.»

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ (حج/۴۶)

«چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود.»

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾ (مائده/۵۲)

«(ولی) کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است می‌بینی که در (دوستی با آنان)، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد (و نیاز به کمک آنها داشته باشیم)»

۵- پس از تغییر و دگرگونی قلب توسط عمل ناشایست، ساختار اولی و اصلی آن از بین رفته و در مواجهه با حقایق، نه آنها را درست می‌شناسد و نه علاقه و تمایلی نسبت بدان‌ها نشان می‌دهد، بلکه برعکس در شناخت و معرفت، به تعبیر روایات «منکوس» (کلینی، ۴۲۲/۲) و در تصمیم و عمل به تعبیر قرآن «امارة بالسوء» (یوسف/۵۳) می‌شود.

۶- در نهایت با از دست رفتن ادراک و گرایش به حقیقت از سوی قلب، جان انسان از حقیقت خالی می‌شود و از آنجا که میزان و معیار سنجش انسان‌ها در قیامت حق و حقیقت است؛ ﴿وَالْوِزْنَ يُؤَمِّنُ الْحَقُّ﴾ (اعراف/۸)، انسان به جای فلاح و رستگاری به شقاوت و بدفرجامی گرفتار می‌شود.

به این ترتیب مبدأ و نقطه آغاز تأثیرگذاری هواها بر قلب تزئین و تسویل است، اما تغییر و تبدیل حالت اولیه آن پس از طی مراحل تصمیم و تحقق عمل و انعکاس پیامدهای آن بر قلب صورت می‌گیرد.

ساز و کار تزکیه

اگر فرایند یاد شده در چگونگی تأثیرگذاری هواها بر قلب درست باشد، نتایج زیر به دست می‌آید:

اولاً تزکیه نفس که فرایند عکس تأثیرگذاری است، به معنای از بین بردن هواهای نفس نیست، بلکه به معنای جلوگیری از تأثیرگذاری هواها بر قلب است. ثانیاً از آنجا که تزکیه دو طرف دارد، یکی قلب و دیگری هواها و کشش‌ها، فرایند جلوگیری از لحاظ منطقی باید بر دو محور متمرکز باشد: یکی حفظ و



تقویت حقیقت‌نمایی و حقیقت‌گرایی قلب و دیگری تضعیف و کاستن از قدرت هواها و کشش‌ها در تأثیرگذاری بر قلب.

ثالثاً کار در هر یک از دو محور، روش ویژه خود را می‌طلبد. از آنجا که قلب به لحاظ ساختار اصلی و نخستین آن با حقیقت هماهنگ و همراه است، حفظ و تقویت حقیقت‌نمایی و حقیقت‌گرایی قلب به این است که هر چه بیشتر در مقابل حقایق قرار بگیرد و بدان تذکر داده شود. اما هواها و کشش‌ها از آن رو که نیروهای کور اما تحریک‌کننده هستند، شیوه تضعیف و کاستن از قدرت آنها، یا از بین بردن زمینه تحریک‌کنندگی آنهاست و یا ایجاد مانع در برابرشان.

آموزه‌های قرآن کریم، چه مواردی که پیرامون تزکیه مطرح شده است و چه مجموعه آیات به عنوان اینکه قرآن کتاب تزکیه است، در تحلیل نهایی به یکی از این دو محور برمی‌گردد. در ادامه به توضیح فشرده‌ای از این آموزه‌ها می‌پردازیم.

قرآن و تذکر به حقایق

اگر به مجموعه آیات قرآن نگاه کنیم، این واقعیت کاملاً آشکار را می‌یابیم که محتوا و مضمون آیات به دو دسته تقسیم می‌شود: یک دسته آیات بیانگر حقایق‌اند و دسته دیگر بیانگر یک سلسله الزامات اخلاقی و تشریحی. بخش حقایق گرچه در قالب‌ها و تعبیرات متنوع و متکثر مطرح شده است، اما از لحاظ موضوع در چند محور عمده محدود می‌شود: ۱- خدا ۲- آخرت ۳- انسان ۴- طبیعت ۵- تاریخ.

هدف اصلی از طرح و تبیین این حقایق، توجه دادن و آگاه ساختن انسان نسبت به چگونگی صیروت و جودیش به مثابه غایت و غرض نهایی آفرینش اوست که به یک اعتبار عبودیت و به اعتبار دیگر تقوا و به اعتبار سوم تزکیه نامیده می‌شود.

قرآن از خدا سخن می‌گوید تا به انسان بفهماند که تمام هستی‌اش تحت اراده و نظارت او قرار دارد و بداند که چگونه باید عمل کند. از آخرت سخن می‌گوید تا خاطر نشان کند که آینده‌اش چگونه رقم می‌خورد. از طبیعت سخن می‌گوید تا بفهماند که چگونه با این بستر زندگی‌اش تعامل برقرار کند و از آن استفاده علمی و

عملی برود. از تاریخ سخن می‌گوید تا به گذشته‌اش نگاه کند و از آن درس زندگی رستگاران بگیرد.

به نمونه‌ای از حقایق یاد شده نگاه کنید:

﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره/۷۴)

«و خداوند از اعمال شما غافل نیست.»

﴿وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (اعراف/۸)

«وزن کردن (اعمال و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حق است! کسانی که میزان‌های (عمل) آنها سنگین است، همان رستگاران‌اند.»

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾ (آل عمران/۳۰)

«روزی که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می‌بیند و آرزو می‌کند میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد.»

﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا﴾ (اسراء/۸۴)

«بگو: هر کس طبق روش (و خلق و خوی) خود عمل می‌کند و پروردگارتان کسانی را که راهشان نیکوتر است، بهتر می‌شناسد.»

﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (صف/۳)

«نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!»

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ﴾ (ان فی ذلک

لذکری لمن کان له قلبٌ أو ألقى السَّمْعَ وهو شهیدٌ﴾ (ق/۳۷-۳۶)

«چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم، اقوامی که از آنان قوی‌تر بودند و شهرها (و کشورها) را گشودند. آیا راه فراری (از عذاب الهی) وجود دارد؟! در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد، یا گوش دل فرا دهد در حالی که حاضر باشد!»

﴿أَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي

النُّهَى﴾ (طه/۱۲۸)

«آیا برای هدایت آنان کافی نیست که بسیاری از نسل‌های پیشین را (که طغیان و فساد کردند) هلاک نمودیم، و اینها در مسکن‌های (ویران شده) آنان راه می‌روند! مسلماً در این امر، نشانه‌های روشنی برای خردمندان است.»



﴿وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ﴾ (اعراف/۴)

«چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که آنها را (بر اثر گناه فراوانشان) هلاک کردیم! و عذاب ما شب هنگام، یا در روز هنگامی که استراحت کرده بودند، به سراغشان آمد.»

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمَلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (اعراف/۱۷۶)

«و اگر می‌خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانش‌ها) بالا می‌بردیم، (اما اجبار، بر خلاف سنت ماست. پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید و از هوای نفس پیروی کرد! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را برون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند (گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی‌شود)! این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. این داستان‌ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند).»

امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: «الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرُ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَجَهَنَّمَ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَاحْذَرُوا أَيُّهَا النَّاسُ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمَعَاصِي مَا قَدْ نَهَاكُمْ اللَّهُ عَنْهَا وَحَذَرَكُمْوَهَا فِي كِتَابِهِ الصَّادِقِ وَالْبَيَانَ النَّاطِقِ وَلَا تَأْمَنُوا مَكْرَ اللَّهِ وَتَحْذِيرَهُ وَتَهْدِيدَهُ عِنْدَ مَا يَدْعُوكُمْ الشَّيْطَانُ اللَّعِينُ إِلَيْهِ مِنْ عَاجِلِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» وَأَشْعُرُوا قُلُوبَكُمْ خَوْفَ اللَّهِ وَتَذَكَّرُوا مَا قَدْ وَعَدَكُمْ اللَّهُ فِي مَرْجِعِكُمْ إِلَيْهِ مِنْ حُسْنِ ثَوَابِهِ كَمَا قَدْ خَوَّفَكُمْ مِنْ شَدِيدِ الْعِقَابِ فَإِنَّهُ مِنْ خَافِ شَيْئًا حَذَرَهُ وَمَنْ حَذَرَ شَيْئًا تَرَكَهُ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْعَافِلِينَ الْمَائِلِينَ إِلَى زَهْرَةِ الدُّنْيَا الَّذِينَ مَكَّرُوا السَّيِّئَاتِ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «أَفَأَمَّنَّ الَّذِينَ مَكَّرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ» أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ. (کلینی، ۹/۲)

«بهشت با سختی‌ها و بردباری همراه است. کسی که در سختی‌های دنیا صبر پیشه کند، وارد بهشت می‌شود. و جهنم با لذت‌ها و شهوات همراه است. ای مردم! از گناهان و معاصی که خداوند شما را از آنها در کتاب صادق و بیان گویایش نهی

فرموده، دوری کنید و از مکر و تهدید الهی هنگام فراخوان شیطان به سوی شهوات و لذت‌های زودگذر دنیا ایمن نباشید، چه اینکه خداوند فرمود: مؤمنان کسانی هستند که هرگاه شیطانی با او تماس بگیرد، فوراً متذکر می‌شوند و بصیرت و بینایی پیدا می‌کنند. ترس از خدا را در دل‌هایشان وارد کنید و وعده‌ها و وعیدهای اخروی او را به یاد بیاورید، زیرا کسی که از چیزی بترسد، از آن حذر می‌کند و هرگاه حذر کرد، از آن دوری می‌کند. از غافلان و سرگرم شوندگان به جاذبه‌های دنیا که به دنبال بدی‌ها هستند نباشید، چون خداوند فرمود: آیا توطئه‌گران از این ایمن گشتند که ممکن است خدا آنها را در زمین فرو برد، و یا مجازات (الهی) از آنجا که انتظارش را ندارند، به سراغشان آید؟! یا به هنگامی (که برای کسب مال و ثروت افزون‌تر) در رفت و آمدند، دامانشان را بگیرد در حالی که قادر به فرار نیستند؟! یا به طور تدریجی، با هشدارهای خوف‌انگیز آنان را گرفتار سازد؟!»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ أَكْثَرُوْا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ وَ مُنْغَصِ الشَّهَوَاتِ» (حرعاملی، ۴۳۷/۲) «بعد از مرگ فرصت رضایت طلبی نیست، منهدم کننده لذت‌ها و از بین برنده شهوات را زیاد یاد کنید.»

بنابراین بیان حقایق گوناگون از سوی قرآن و روایات هدفی جز بیدار نگاه داشتن قلب انسان و حفظ گرایش حق‌جویی و حق‌طلبی آن که بخش نخست راهکار تزکیه است، ندارد.

قرآن و الزامات اخلاقی و تشریحی

همان‌گونه که بخش نخست آیات معطوف به بعد نخست تزکیه یعنی تقویت و حفظ ساختار قلب بود، بخش دوم آیات، یعنی الزامات اخلاقی و تشریحی، ناظر به بعد دوم تزکیه، یعنی تضعیف هواها و کشش‌های نفس است. این دسته از آیات دو شیوه برای تضعیف و کاستن از قدرت هواها و کشش‌ها مطرح می‌کند: ۱- روش از بین بردن زمینه تحریک کنندگی ۲- اقدامات متضاد با هواها و شهوات. به مجموع آیاتی که از تزکیه سخن گفته است توجه کنید:



۱- آیاتی که مورد آنها مال است؛

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (توبه/۱۰۳)

«از اموال آنها صدقه‌ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آنان، آنها را پاک سازی و پرورش دهی! و (به هنگام گرفتن زکات‌ها، به آنها) دعا کن که دعای تو، مایه آرامش آنهاست و خداوند شنوا و داناست!»

﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾ (لیل/۱۸)

«همان کس که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا پاک شود.»

۲- آیاتی که مورد آنها طغیان و ستمگری است؛

﴿إِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا رَبِّي فَتَخَشَّيْ﴾ (نازعات/۱۹-۱۷)

«به سوی فرعون برو که طغیان کرده است و به او بگو: آیا می‌خواهی پاکیزه شوی و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی (و گناه نکنی)؟!»

۳- آیاتی که مورد آنها طلاق است؛

﴿وَ إِذَا طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ فَلَعْنٌ أَجْلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/۲۳۲)

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش ازدواج کنند، اگر در میان آنان به طرز پسندیده‌ای تراضی برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن پند می‌گیرند (و به آن عمل می‌کنند). این (دستور) برای رشد (خانواده‌های) شما مؤثرتر و برای شستن آلودگی‌ها مفیدتر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

۴- آیاتی که مورد آنها نگاه کردن است؛

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ (نور/۳۰)

«به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند و عفاف خود را حفظ کنند. این برای آنان پاکیزه‌تر است. خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است!»

۵- آیاتی که مورد آنها پرسیدن است؛

﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾
(احزاب/ ۵۳)

«و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (به عنوان عاریت) از آنان [همسران پیامبر] می‌خواهید، از پشت پرده بخواهید. این کار برای پاکی دل‌های شما و آنها بهتر است.»

۶- آیاتی که مورد آنها رفت و آمد به خانه دیگران است؛

﴿فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ (نور/ ۲۸)

«و اگر کسی را در آن نیافتید، وارد نشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر گفته شد «باز گردید»، باز گردید. این برای شما پاکیزه‌تر است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.»

آیات فوق ضمن اینکه نشان دهنده حقیقت تزکیه به معنای جلوگیری از حاکمیت هوا و شهوت نفس بر قلب است، زیرا در همه موارد سخن از نوعی مخالفت با هوای نفس است، اما از نظر روش دو شیوه متفاوت را مطرح می‌کند. سه آیه اخیر، یعنی آیه مربوط به نگاه و آیه مربوط به سؤال و آیه مربوط به رفت و آمد به خانه دیگران، ناظر به شیوه از بین بردن زمینه تحریک کنندگی است؛ زیرا پرسیدن از پس حجاب یا وارد نشدن به خانه دیگران بدون اذن به مسئله نگاه برمی‌گردد و جلوگیری از نگاه باعث خفته نگهداشتن هوا و شهوت شده و مانع تحریک آن می‌گردد.

اما سه مورد نخست معطوف به روش اقدام متضاد است؛ زیرا در مورد نخست تشویق به انفاق شده است که عمل متضاد با حرص است. در مورد دوم تشویق به ایمان و خشیت شده است که متضاد با روحیه قدرت‌طلبی و طغیانگری است و در مورد سوم تشویق به آزاد گذاشتن و عدم حبس از ازدواج مجدد شده است که متضاد با روحیه لجاجت و انتقام‌گیری است.

بنابراین کنترل اعضا و قوه خیال یا تمرین ضدیت با آنها دو روشی است که می‌تواند باعث تضعیف هواها گردد؛ زیرا ویژگی هواهای نفس این است که هر چه به آنها مجال داده شود، فربه‌تر و قوی‌تر شده و تسلط آنها شدیدتر می‌شود و هر



چه کنترل بر آنها دقیق‌تر و سختگیرانه‌تر باشد یا با آنها ضدیت شود، قدرت هواها کاسته می‌شود.

از اینجا نکته دیگری نیز به دست می‌آید و آن اینکه قوت اراده که به عنوان یک عامل مهم در تزکیه مطرح است، هنگامی میسر می‌شود که نخست این دو روش تمرین شود، وگرنه سیطره قوی هواها مجالی برای تقویت اراده نخواهد گذاشت.

سخن آخر

خلاصه سخن آنکه تزکیه یک فرایند دو بُعدی است. یک بُعد آن مربوط به قلب است که با آگاهی سر و کار دارد؛ هر چه بیشتر در معرض حقایق قرار گیرد، فطرت حقیقت‌یاب و حقیقت‌گرایش تقویت می‌شود و از تزیین و جهل فاصله گرفته و در نتیجه تصمیم درست می‌گیرد. بُعد دیگر مربوط به هواهای نفس و شهوات است که باید تضعیف گردد تا حاکمیت و سلطه‌اش بر قلب کاسته شود که این کار با دو روش صورت می‌گیرد: ۱- از بین بردن زمینه تحریک‌کنندگی هواها که نماد آن کنترل بر اعضا و قوه خیال است. ۲- تشویق به اقدام متضاد یا به تعبیر دیگر ضدیت با هواها و شهوات که باعث تضعیف حاکمیت و سلطه هواها می‌شود.

شاید آیه کریمه زیر بیانگر هر دو بعد به صورت فشرده باشد، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ (نازعات/۴۱-۴۰)

«و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوا باز دارد، قطعاً بهشت جایگاه اوست!»

خوف از مقام ربّ نماد مواجهه با حقیقت است و نهی نفس مظهر جلوگیری از سلطه کشش‌ها.

منابع و مأخذ:

۱. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۲. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، قم، موسسة آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۵. راغب اصفهانی؛ المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار العلم، ۱۴۱۲ق.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات اسلامی جامعہ مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۷. طریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرین، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۸. فضل الله، سید محمد حسین؛ تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک للطباعة والنشر، ۱۴۱۹ق.
۹. فیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر، قم، دار الهجره، ۱۴۱۴ق.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
۱۱. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۱۲. مطهری، مرتضی؛ فطرت، تهران، انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده عمران، ۱۳۶۲ش.